

« تردد هوش جان » در مثنوی

مهدی سیاح زاده

مولوی می گوید: خدا و یا در حقیقت خلیفه ی خدا (آدم درون ما) در ارتباط مداوم با انسان است. هر لحظه ممکن است پیامی از او به سطح خودآگاه ما برسد. بطور مثال مسئله ظن و یقین یا شک و تردید را مثال می زند. انسان مؤمن، گاهی دچار تردید می شود که این کار درست است یا آن کار. این راه به منزل مقصود می رسد یا آن راه. مولوی می گوید این همان نغمه ها و یا «فسون» الهی است به صورت معما در ما جلوه کرده است. انسان را در دو گمان درست یا نادرست قرار می دهد تا «خود» و به «اراده ی خود» بتواند راه درست را بیابد.

در تردد هر که او آشفته است

حق به گوش او معما گفته است

تا کند محبوسش اندر دو گمان
کآن کنم کو گفت؟ یا خود ضد آن

۱۴۵۶/۱

چرا انسان گاهی دچار دودلی و تردید می شود؟ چرا بسیاری از انسان ها به مرحله ی یقین نمی رسند تا جانشان از این همه شک و تردید و کشمکش های درونی خلاص شود؟ برای این که در مقابل این تردید ها مقاومت می کنند و نمی دانند که این ها علامت این است که با درون خود ارتباط ایجاد کرده اند. برعکس، اگر ما بتوانیم پیام این تردید ها و دودلی ها را بفهمیم، نه تنها مضر نیستند، بسیار مفید هم هستند. اگر بفهمیم که این پیام ها از آن درون خدایی ما یعنی از «آدم درون» ما به سطح خودآگاه ما می رسد، می توانیم بسیاری از مشکلات روانی خود را حل کنیم. چگونه؟ با در آوردن پنبه از گوش جان خود:

گر نخواهی در تردد هوش جان
کم فشار این پنبه اندر گوش جان

۱۴۵۹/۱

اگر می خواهی هوش جان تو از سرگشتگی و سرگردانی رهایی بیابد، باید بتوانی ندای آدم درونت را بشنوی. اما تا هنگامی که درگیر بازیچه های این زندگی هستی، و این ها را مانند پنبه در گوش جانت فرومی کنی، هرگز قادر به شنیدن ندای جانبخش او نخواهی شد.

پس شک و تردید، حالت بسیار خوبی است. کسی که شک می کند، یعنی دارد در باره ی هستی خود و جهان فکر می کند. انسان ها در این زمینه سه دسته اند.

۱ - اول کسانی که به مرحله ی یقین رسیده اند. یعنی بطور آگاهانه می دانند کجا هستند. چه می کنند. چگونه زیست کنند تا حقیقت را درک کنند. از کدام راه بروند تا به مقام امن برسند. این گروه تعداد معدودی از مردم جهان ما را تشکیل می دهد.

۲ - دسته ی دوم کسانی هستند که در مرحله ی یقین از نوع ناآگاه آن هستند. این ها برای خود فرضیه هایی از هستی دارند و بر اساس آن زیست می کنند. گرچه اگر به پیرامون خود نظر ژرف داشته باشند، به این یقین خود شک می کنند، با این حال پنبه را در گوش جان خود چنان فرو

کرده اند که قدرت شنوایی باطنی آنان بسته شده است. این دسته نیز تعداد زیادی را تشکیل نمی دهد.

۳ - اما دسته ی سوم که اکثریت عظیمی از مردم جهان را در بر می گیرد گرفتار شک و تردید کشنده ای هستند که آن ها را به این سوی و آن سوی می کشد. مهم نیست اعتقاد به چه دینی داشته باشند. مهم نیست که حتی معتقد به خدای واحد باشند یا نباشند. آنچه مهم است این است که در اعتقاد آنان خللی وجود دارد. در واقع آنان عقیده دارند نه ایمان.

می دانید که مفهوم عقیده با ایمان متفاوت است.

عقیده گرچه ممکن است مقدمه ای برای ایمان باشد، خود ایمان نیست. آن چه قطعی است در حوزه ی اعتقاد نیست. اگر کسی بگوید به عقیده ی من مثلث سه زاویه دارد، سخنی مضحک گفته است. همه ایمان دارند که مثلث سه زاویه دارد. اما عقیده در آن موضوع هایی به کار می رود که هنوز قطعیت نیافته است. مانند همه ی ارزش های اخلاقی، موضوع های سیاسی، قوانین اجتماعی، روش های تربیتی و غیره. این است که در این مورد از واژه ی «عقیده» استفاده می کنند. مثلاً می

گویند «به عقیده ی من پدر و مادر باید با کودکان سخت گیر باشند.» یا «من معتقدم که سیاست خارجی فلان کشور نادرست است»

این دسته ی سوم، کسانی هستند که به آن چه می اندیشند، چه در زمینه ی دینی و چه در زمینه های دیگر، ایمان ندارند. بطور مثال می گویند، به خدا ایمان دارند، اما این ایمان در حد منافع شان مطرح است. یعنی خدا را برای امور زندگی خود می شناسند. این خدای آنان باید در آسمان دست به سینه منتظر باشد که این ها چه امر می فرمایند، اطاعت و کار سازی کند. اگر نکرد، خدا وجود ندارد. فقط بحث خدا نیست. در همه ی زمینه ها این گونه اند.

مولوی می گوید همین تمایلات و خواسته های آنان است که مانند پنبه در گوش جانشان فرو رفته و نمی گذارد ندای آن آدم درون خود را بشنوند. که اگر بشنوند، تمامی مشکلات آنان برطرف خواهد شد. اما دریغا که باور هاشان از جنس ایمان نیست، از نوع عقیده است.

این است که مولوی توصیه می کند اگر دچار تردید و دودلی و چند دلی شدی و نتوانستی آن مشکل را حل کنی،

« تردد هوش جان » در مثنوی

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

بهترین راه این است که راه گوش جان خود را مسدود نکنی،
سعی کنی با «آدم درون» خود در ارتباط باشی.

گر نخواهی در تردد هوش جان
کم فشار این پنبه اندر گوش جان
تا کنی فهم آن معما هاش را
تا کنی ادراک رمز و فاش را

۱۴۵۹/۱

در این حال است که راز و رمز های جهان را ادراک
خواهی کرد. در این حال است که گوش جان تو محل وحی
می شود.

پس محل وحی گردد گوش جان
وحی چه بود؟ گفتنی از حس نهان

۱۴۶۱/۱

وحی چیست؟ مولوی پاسخ می دهد: «گفتنی از حس
نهان» یعنی وحی مقوله ای است که از حوزه ی ادراک حس
های ما پنهان است. همان که همواره مولوی می گوید: با
حس های خود ما قادر به درک جهان فراحسی نیستیم.
